

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید

01 می 2017

سند رسوائی اتحاد چند انسان بی پرنسیب!

مقاله زیر عنوان "هاشم سدید منتر شده دیو طلسم ایران، قابل ترحم است"، که به وسیله مرد ضعیف العقلی به نام "مسعود فارانی" نوشته شده است و من به دلیل نشر آن از سوی این انسان سست خرد به نحوی خود را مدیون و مرهون وی احساس می کنم، گویای چندین حقیقت است، که می خواهم از آن میان تنها به دو حقیقت آشکار و عیان در مقاله، به مقصد افشای چهره سیاه و واقعی "هاشمیان" و هر آن کسی که به استناد سخنان "هاشمیان" حرفی بر زبان می آورد، یا به نحوی به تأیید سخنان او می پردازد و یا او را یک انسان درست پندار و راست کار می پندارد، مخصوصاً مرید کر و کور وی "مسعود فارانی" به اجمال تمرکز کنم.

نشر لینک مقاله "تعارض بیهوده و نبرد شرم آور دین با علم" نوشته شده به قلم من، که "مسعود فارانی" لینک آن را در نوشته خود جای داده است، در واقع سندی است برای شناخت شخصیت ناباب و اخلاق ژولیده و روح متلاطم "هاشمیان"، که یکی - دو سال پیش من را عیسائی و چاکر زر خرید کلیسا معرفی می نمود و بیشمارانه به یک زبان و بدون تازه کردن نفس می گفت: "سدید" از کلیسا پول گرفته تا اسلام و مسلمانان را بد نام کند.

این پیر مردی از عقل بیگانه، که همه زندگی اش به دروغ و جعل و افتراء و داستان سرائی و جفنگ گفتن و پاچه این و آن را گرفتن گذشته است، کسی که هیچ وقت "میر" نخواهد شد، چنان بر سر این سخنش پافشاری می کرد، که گویی خودش در کلیسا حاضر بود و در موقع پول گرفتن از کلیسا با چشمان خود من را دیده است.

برای تثبیت فرومایگی یک انسان فرومایه ضرور نیست، که انسان پی جمع کردن ده ها سند بگردد و هر یک را جدا، جدا به پیشگاه داوران قرار بدهد تا داوران به فرومایگی و بی شخصیتی وی متیقن شوند.

در بسا موارد تنها یک سند نیز برای تثبیت گوهر بد و سرشت شیطانی چنین انسانی کافی است. نمی خواهم فراز هائی از مقاله "تعارض بیهوده..." خویش را در اینجا منتقل کنم، زیرا هر چند عاقلان را یک اشاره کافی است، می خواهم خوانندگان با خواندن آن مقاله خود ببینند، بخوانند و قضاوت کنند، که "هاشمیان"، وقتی کسی سخنانش را نقد و دروغ های شاخدار او را بر ملاء کند، چقدر خشمگین می شود و چه سخنان گندیده ای از درون خود بیرون می ریزد و با چه بی پروائی، بی مسؤولیتی و پرروئی آن شخص را متهم به هزار کار ناروا و ممنوع می سازد!

"http://www.afghan-german.net/upload/tahlilha PDF/h sadeed nabard sharmawar din ba elm.pdf "

لینک بالا را کلیک نموده بخوانید و ببینید، که آیا امکان آن وجود دارد، که نویسنده چنین مقاله ای عیسائی باشد؛ یا خود را در بدل پول در اختیار کلیسا قرار داده تبلیغ دین عیسویت کند؟ یا آیا کلیسا این قدر احمق می شود، که پولش را به چنین یک انسانی بدهد، که با آن تندی و بیرحمی از کار های کلیسا انتقاد می کند و عیب هایش را تا جایی که می تواند بیان می کند. و او را مورد تفقد قرار داده در آغوش بگیرد؟!

همین یک دروغ و بهتان "هاشمیان" برای آدم های حسابی و معقول و منطقی کافی است، که هم به خبث درون و پلیدخوئی "هاشمیان" پی ببرند و هم به شخصیت ناپاک دوستان، مریدان، شاگردان، مشاوران و خدمت گزاران وی، که نوشته های شان را در جنگی که میان "هاشمیان" و آن ها جاری است، به دستور "هاشمیان" علیه مخالفان "هاشمیان" می نویسند.

"هاشمیان" فطرتاً بسیار زود عصبی (به اصطلاح خود سید ها "جلالی") می شود و نه تنها دست به اتهام می زند، که با زبان و کلمات بسیار مستهجن به استقبال منتقدین خود نیز می رود. تنها "سدید" و "قاسم باز" و "حلیم حکیم" و "زرگی حمیدی" و "نوری" و "عباسی" و "معروفی" و "موسوی" و "آزاد" و دو - سه درجن دیگر نیستند که شکار عصبانیت و اتهام های بی بنیاد این پیر مرد شده اند، به چند تا نوشته وی در همین اواخر نگاه کنید که عنوانی یکی از نویسندگان با شخصیت و برجسته پورتال "افغان جرمن آنلاین" نوشته و او را متهم به کار ها و گفتار هائی کرده است، که اصلاً نه واقعیت داشته اند، نه جرم بوده و نه کار ممنوع و ناشائست!

تنها این انسان ها نیستند، که شکار بهتان ها و عیب جوئی های آشکار، ولی بسیار بیشرمانه وی شده اند، بلکه هرازگاهی و به هر انسانی که به نوعی نوشته او را نقد کند و یا در برابر حرف او حرفی بر زبان بیاورد، مانند چاپ اندازانی که اسب های شان را در میدان بزکشی شلاق کشان می دوانند، شلاق کشان بر آن ها می تازد. سال - دو سال بعد از تهمت های بالا، اینک باز، چون حافظه اش در اثر کبر سن ضعیف شده و همه آن به دهن خوردن ها را فراموش کرده است، پاوه سرانی های خویش را نسبت به من از سر گرفته است. اینبار دیگر از مسیحی بودن من و چاکری کلیسا سخن نمی زند، چون پای نقد دین در میان نیست.

در گذشته گاه گاهی به طور سر بسته، بدون این که گروه مشخص از شیعیان را نام ببرد، منرا شیعه می خواند؛ ولی حال با استخاره "صبغت الله خانی" و شاید استخاره "سید محمودی" در یافته که من با کدام فرقه از شیعیان تعلق دارم: اسماعلیه و آقاخانی!

نمی دانم این دو استخاره چی، که هر دو در سنین نود قرار دارند، برای ادامه کار استخاره بعد از مرگ شان کسی را انتخاب کرده اند یاخیر! باید این کار را بکنند! خیلی ضروری است. نباید این ملت بدبخت را، که سخت به استخاره نیاز دارند و بی استخاره هیچ کار شان پیش نمی رود، بدون استخاره چی رها کنند!

چرا این اعجوبه روزگار و ننگ همه استادان گذشته و حال پوهنتون کابل این چنین به زوزه افتاده است؟ کاملاً روشن است: چون سؤال هائی رُک و راستی، که می توانند پایه خیلی از اعتقاداتی را که در مورد "سید جمال الدین" وجود دارد سست کند، مطرح کرده ام.

دلیل اسماعلیه شدن من از نظر این سست خرد علاوه بر این که من از شخصیت والای ناصر خسرو به عنوان یک شاعر و اندیشمند و حکیم نامدار کشور همواره با نیکی یاد نموده ام، این است، که چون اسماعیلی ها شیعه هستند و شیعه ها (به نظر هاشمیان) به خاطر داشتن مذهب مشابه با مردم ایران، با ایرانیان روابط حسنه ای دارند؛ پس

"سدید" هم که، به زعم این کنفهم و مفتری، "سید جمال" را ایرانی می خواند، باید شیعه و به مذهب اسماعیلیه تعلق داشته باشد! درحالی که من تنها خواسته ام دانایانی مانند "مسعود فارانی"، یا همین سالار بی خردان و سائر خوشامد گویان مانند خودش، که خود را عقل کل می دانند، این معما را حل کنند، که چرا با آن که "ناصر الدین شاه" از افغان ها نفرت داشت و هرات را هم در همین دوره در اثر فشار دو طرفه از دست داده بود و همین "سید" یکی از دستیاران و مشاوران مهم امیر افغانستان در گرماگرم جنگ های افغانستان - ایران بود، درست در همین دوران و پس از دست دادن هرات در ایران پیدایش می شود و با مقامات بلند پایه، حتا با خود شاه ایران، نشست و برخاست پیدا می کند!!

من این سؤال را مطرح کردم، چون این سؤال برای من با آنچه مردمان ایران و افغانستان در مورد مسقط الرأس "سید" می گفتند و می گویند محتمل الضدین بسیار بزرگ و پیچیده ای بود، که برداشتن پرده از روی آن می توانست و می تواند خیلی از حرف ها را حل کند.

اصولاً در جوامع اکادمیک، آن جا که استادان و دانشمندان و محققان و تحلیلگران به چنین سؤال هائی با تکلیف و رسالت برخورد می کنند، نه کسی از طرح چنین سؤال هائی ناآرام می گردند، نه به کسی خشمگین می شوند و نه کسی را به اتهام خیانت به ملک و مردم زیر شلاق ناسزا و انتقاد می گیرند.

کار بزرگان فکر و اندیشه و آگاهی، کسانی که با تحقیق و تفحص و استندرد های علمی برای پیدا کردن جواب برای یک سؤال سروکار دارند - پیدا کردن جواب به مطالب گنگ - بدون توجه به اشخاص و بدون توجه به این است، که با دادن نظر فلان آدم خوش می شود یا بهمان کس خفه.

در میان این انسان ها کشش های عاطفی و گرایش های قومی - ملی و جذابیت های غریزی هیچ گونه نقشی بازی نمی کنند، مانند "هاشمیان"، که هرچند خود را استاد و اهل تحقیق و اندیشه معرفی می کند، خلاف استندردهای علمی و مسؤولیت های یک استاد، مانند انسان های عادی که بیشتر دستخوش احساسات قومی - مذهبی می شوند و به تمایلات غریزی و شخصی خود بیشتر اهمیت می دهند تا به وظایف یک استاد، یک اندیشمند و یک محقق و به جای این که به سؤال و یافتن جواب فکر کند، دفعتاً جلالی می شود و به دهن انداختن و جفنگ گفتن آغاز می کند.

شخصیت این پیر مرد یاهو سرا را همین گونه برخورد های هیجانی، عاطفی و متوسل شدن به دروغ ها، ناسزا گفتن ها و افتراء بستن ها به خوبی نمایان می سازد!

نوشتۀ "تعارض..." را فراموش نموده بودم؛ در غیر آن، آن را در وقت و زمانش به رخ این دروغزن مفتری می کشیدم.

موضوع دوم نوشتۀ "جدائی دین از دولت..." نوشته شده توسط "مسعود فارانی" است. "مسعود فارانی" ادعا دارد، که فرقی میان گذشته و حال وی وجود ندارد و می خواهد با منتقل ساختن این مقاله به مقالۀ "هاشم سدید منتر شده..."، که به تازگی در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر شده است، بیانات من را در بارۀ خویش بی اساس بخواند.

پیش از این که به نوشتۀ "جدائی دین از دولت..." "مسعود فارانی" بپردازم، می خواهم این نکته را به یاد خوانندگان این مکتوب بیاورم، که بر حکم این کلام مفید و مختصر: "کند همجنس با همجنس پرواز" هر انسانی با هوشی می تواند با شناخت "هاشمیان" و بالعکس با شناخت "مسعود فارانی" و سائر یاران شان به شخصیت و به ماهیت اندیشه های هر یک از این ها پی برد. به طور مثال وقتی "مسعود فارانی" از نظریات کسی که برای رهنمائی یا هدایت

دیگران به استعمال سلاح باور دارد، استقبال می کند به خوبی فهمیده می شود، که بنیاد اندیشه وی را امروز چه تفکری پی ریزی نموده است!

به نوشته وی عنوانی کسی که این مطلب را به وضوح بیان داشته است و "مسعود فارانی" وی را طی نوشته ای در دریچه ابراز نظریات پورتال "افغان جرمن آنلاین" مورد تحسین قرار داده است، نگاه کنید. بعد از آن نوشته "جدائی دین از دولت..." وی را بخوانید، که چگونه این انسان مزور در این نوشته به گونه ای پنهان، با استفاده رندانه از نام "دکانداران دین" با یک حرکت ریاء کارانه، جنگ و گریز و "به روی شکم رفتن" اسلام نوع امروزی خود را طرد می کند و چیزی را تبلیغ می کند که اصلاً در قالب تعالیم اسلام نمی گنجد!

آیا این دو روئی نیست؟؟ روی دیگر "مسعود فارانی" را که متعلق به سال 1983 بود، نباید فراموش کنید! "مسعود فارانی" در مقاله یاد شده با خشم و اعتراض نوشته می کند: "برعکس در بین ما ها رواج بر این است که غیر مسلمان را به نام کافر منفور شمردن، در کمین مرگش بودن تا غازی شدن..." - ویراستاری نشده - پورتال - به معنی سخن خشم آلود او در باب کافر خواندن غیر مسلمانان دقیق شوید. این آقا، رفیق و همعنان "هاشمیان" و کسانی مانند این ها، غیرمسلمانان را خلاف آنچه قرآن و مسلمانانی مانند "محمدانور" می گوید، نه تنها کافر نمی دانند، که بر دیگرانی که غیرمسلمانان را حسب فرمایش دین کافر می دانند، خشم نیز می گیرد و از جانبی دعوای اسلام هم دارند!

چنین سخنی در سال 1983 گفته نشده است. سخنی است که در سال 2009 بر زبان این شیاد هفت سر جاری شده است. و امروز نه در برابر کافر، که حتا در برابر مسلمانی، که به زعم این ها به هدایت احتیاج دارد، از کاربرد سلاح حمایت می کند! دو تغییر در افکار "مسعود فارانی" و سه حالت: رفاقت و همزبانی با مرحوم "باختری"، کافر خواندن کافر و اینک مسلمان ساختن به زور سلاح! مانند خدایان سه گانه هندو ها "trimurti hindu" که سه کله ای به هم چسبیده متعلق به برهما، شیوا و ویشنو بر روی یک ستون قرار دارد!

مسأله دوم، این است، که از میان رفقای امروز "مسعود فارانی" به چه تعداد آن ها با سکولاریزم، یعنی جدائی دین از دولت موافق و خواهان رواج آن در کشور اسلامی افغانستان می باشند؟ آدم سکولار کسی است که می خواهد دین و سائر امور مربوط به آن از فعالیت هائی که به سیاست، حکومت، اخلاق و فرهنگ ارتباط دارند به حاشیه رانده شود.

فرهنگ آکسفورد سکولاریسم را چنین تعریف می کند: "اعتقاد به قوانینی که، آموزش و سایر امور اجتماعی به جای آن که مبتنی بر مذهب باشد، بر داده های علمی بنا شود." (ریشه ها و نشانه های سکولاریسم، علی ربانی گلپایگانی، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول سال 1379 هجری شمسی، صفحه 17).

در اولین اصلاحیه قانون اساسی امریکا آمده است:

"هرگونه قانونگذاری که در آن هر دین و مذهبی چه مورد حمایت و چه منع گردد توسط مجلس قانونگذاری امریکا ممنوع خواهد بود."

چنین امر و سخنی به نحوی مشابه در قوانین تمام کشور هائی که به جدائی دین از دولت معتقد هستند، شامل می باشد.

وقتی "هاشمیان" ده بار و هر بار افراد متعددی را به بی دینی متهم می کند و بر آن ها با تند زائدالوصفی می تازد و غیر از پیروان چهار مذهب اهل سنت کسی را مسلمان نمی داند و می گوید "سید" اسماعیلیه "سید" شمرده نمی شود، چگونه "مسعود فارانی"، این مرید ارادت کیش "هاشمیان" می تواند به آموزه های زائده عقل بشری، مانند

سکولاریزم، دموکراسی، حقوق بشر، آزادی، انسانگرایی و... گردن بنهند و خدای مسلمانان را از امر و نهی و وضع و تطبیق قوانین اسلامی در یک کشور اسلامی، و زندگی مردم، به حاشیه برانند؟

من اگر از سکولاریزم سخن زده ام و از آن دفاع می‌کنم، با احترامی که به آزادی و برابری و عدالت اجتماعی و حقوق زن و کودک دارم و در نامه‌ی اخیر خویش عنوانی "محمد انور" نیز آن را بیان کرده‌ام و به دلیل این که با به حاشیه رفتن دین هیچ مخالفتی ندارم و به این باورم، که هر انسانی هر راهی را که می‌خواهد اختیار کند باید بدون تشویش و خود را در معرض خطر دیدن، بتواند آن راه را انتخاب نماید، هم آن وقت و هم امروز می‌گویم، که سکولاریزم بهترین نظریه برای تنظیم امور یک جامعه می‌باشد و با همین شناخت با "مسعود فارانی"، "هاشمیان" و با آن هائی که با این دو، همگام و همعقیده و همراه هستند، نخواسته و نمی‌خواهم همگام و همعقیده و همراه شوم. در باب زن ستیزی تلاش های "مسعود فارانی" برای عیب پوشی از نظریه های دینی کاملاً مشهود است. با لفاظی ها نمی شود حقایق غیر قابل انکار را کتمان کرد. زن ستیزی، البته مختص دین و شرق و غرب نیست، اما در جوامع اسلامی عوامل اساسی زن ستیزی از دین برخاسته است.

کسانی که حقایق را نمی‌خواهند ببینند و ابراز کنند، نه با خود خویش راست هستند، نه با مردم و نه با خدای خود. عیب ها با عیب پوشانی ها شاید برای مدتی از نظر مردم پنهان بمانند، اما از نظر تیزبین هوشیاران و نکته بینان هیچ وقت (و برای ابد) پنهان نمی‌ماند؛ و نه به کلی نابود می‌شوند؛ اگر چه پوشش ها و حجاب هائی که کسانی، مانند "مسعود فارانی" با ریاء کاری یا از روی باور صادق بر روی برخی از عیوب می‌کشند، کاملاً نخ نما شده و بیشتر از این نمی‌توانند حقایق بارز و بدیهی را در باب زن ستیزی دین پنهان کنند!

زنده به گور کردن دختران، غرضمندانه بسیار بزرگ نمائی شده است؛ به قدری که اگر انسان به جزئیات آن بپردازد، هم عرض اسلام را می‌برد و هم آبروی مسلمانان را!

آزادی گرفتن چهار زن، ریشه در قرآن دارد. با چنین امری "مسعود فارانی"، با داشتن رفقائی مانند "هاشمیان" و "محمدانور" و... چگونه می‌تواند مبارزه کند! آیا گرفتن چهار زن، خود اتلاف حق زن و زن ستیزی نیست؟ در کشورهای دموکرات، آنجا که مردم به دموکراسی و لیبرالیسم و انسان گرایی باور دارند، مردمان به این اعتقاد نیستند، که یک مرد می‌تواند در یک زمان چهار زن بگیرد.

مزید بر این، وقتی "مسعود فارانی" از دموکراسی حرف می‌زند، چرا یکبار پیرامون این مسأله که دین اساس آن است؛ و موضوع آزادی زن به عنوان یک انسان از نگاه لیبرالیسم (وقتی از سکولاریزم سخن می‌رند) صحبت نکرده و آن را با یک تحلیل همه جانبه از دین و از آزادی و از منظر باورهای حقوق بشری و هومانیزم به مردم معرفی نکرده است، تا مردم در روشنی تعاریف دوگانه دین و لیبرالیسم و مغایرت میان این ها، به جدی بودن و جدی نبودن مسعود فارانی و عملی بودن و عملی نبودن نظریات وی پی ببرند؟

زمانی یکی از شخصیت های محترم و خجسته افغانی، یکی از نویسندگانی که نوشته هایش به سبکی که او می نویسد بی نظیر است، گفته بود، که چنین امری صریح و حتمی نیست. عرض من خدمت شان این بود، که هر چه بود، با به میان آوردن موضوع چهار زن راهی باز شد، حتی اگر موضوع عدالت نیز بدون تأخیر مطرح شده باشد و حتا اگر با آوردن این مطلب که اجرای عدالت ممکن نیست، گرفتن چهار زن را عملاً ملغاً ساخته باشد.

خدا بنده های خود را بهتر از من و دیگران می‌شناسد؛ می‌شناسد، که انسان ها از همه اول تر به آن چیز های متشبه می‌شوند، که به نفع و به صرفه شان باشد. زن، هر چیزی که در جهان وجود دارد بیشتر به نفع شان است؛ ولی عدالت نه! به جهان پیرامون خویش نگاه کنید، تا به درستی این نظر پی ببرید!!

دیدگاه تسامح، یکی از دیدگاه های زیر بنائی و اولیه موکراسی، که بر مبنای لیبرالیسم، یعنی آزادی و داشتن آزادی بنا یافته است، با دیدگاهی که مردم را به زور اسلحه باید به راهی که دین گفته، هدایت کرد، هیچ همخوانی ندارد. کجای سکولاریزم یا دموکراسی یا داشتن حق انتخاب یا آزادی یا انسان گرایی با نظریه کاربرد زور و سلاح برای اصلاح (!) انسان ها مطابقت دارد؟؟

"مسعود فارانی" که با چنین انسان هائی همراکب و همقدم است و برای هر سخن آن ها کف و دف می زند و آن ها را تحسین می کند؛ چگونه می تواند به لیبرالیسم، که شالوده دموکراسی و حقوق بشر و جامعه مدنی و احترام به آزادی و حق انتخاب است، معتقد باشد؟ گرفتن دو تربوز در یک دست، به هیچ وجه ممکن نیست!! یا این یا آن! ولی "مسعود فارانی" می خواهد این کالای نامرغوب و جنس به درد نخور تهمانده مغز وازده خود را با لفاظی و بازی با کلمات به کمک و حمایت چهار تا از خود دغل تر و بی سوادتر به فروش برساند، که جز بیسوادان، دیگر کسی خریدار آن نیستند!

روشنفکران دینی هم، که "مسعود فارانی" از آن ها به احترام و تکریم یاد کرده آن ها را منجی دین معرفی می کند، اگر تلاش های شان نتیجه بدهد و به مقصد برسند، در آخر کار، آنگاه که افکار آن ها مورد قبول عامه مردم قرار بگیرد، دین دیگر دینی باقی نمی ماند، که دینداران امروز دارند.

در صورت به مقصد رسیدن روشنفکران دینی، دین چنان دگرگون خواهد شد، که هیچ انسانی قادر به شناخت آن چه قبل از آن داشتند نخواهد شد. بنابراین، یا "مسعود فارانی" ها دیگران را احمق فکر کرده اند، یا خود از نادانی زیاد نمی دانند با پشتیبانی از روشنفکران دینی چه چیزی تیشه ای بر ریشه دین می زنند! غم من، غم دین نیست، دین همان گونه که گفته اند، نگهبان خود را دارد؛ تنها چیزی که من در این مقطع می خواهم ثابت کردن نادانی "مسعود فارانی" است؛ و بس!

تلفیق دموکراسی و لیبرالیسم (و عناصر چهارگانه آن) با دین اسلام، همان چیزی است، که "مسعود فارانی" خواهان آن است و آن را در لفافه و با تلبس در لباس سکولاریزم تبلیغ می کند!

تبلیغ این امر از نظر من کار ناصوابی نیست. ناصواب این است، که انسان از راه نادرست و شف شف گفتن، یا هم به میخ زدن و هم به نعل زدن یا برای فریب مردم چیزی را به نام سکولاریزم تبلیغ کند، که نه دین است و نه سکولاریزم، با آنهم خود را مسلمانی از قماش "محمد انور" ها بخواند!

لفاظی و بندبازی با کلمات شاید انسان های ساده لوح و کم هوش و "گپ رو" را نسبت به گفته های "مسعود فارانی" و نسبت به خودش و استادش، خوش بین بسازد؛ سخنان میان تهی و ظاهری در مورد زن، ممکن است چهار تا زن را فریفته وی بسازد، یا چهار تا سیاست باز و دین فروش و ناانسان مانند هاشمیان را به وجد بیاورد، ولی در نظر اهل دانش و چیزفهم و واقعاً روشن ضمیر و روشن فکر، چنین حرف ها تنها و تنها وسیله ای هستند برای شناخت بهتر ذهن مفلوک و مغلوط یک انسان فریب کار کم عقل، که نه زن دنیا شد و نه مرد آخرت!!!

مقاله "جدائی دین از دولت..." "مسعود فارانی" در سال 2009 نوشته شده است. من از افکار سال 1983 وی صحبت کرده ام. بین 3 - 5 ماه می سال 1983 تا اپریل 2009 بیست و شش سال تفاوت موجود است.

می گویند آن کسی را که در لاگر شوالبخ در سال 1983 دیده بودی، "فاروق فارانی" بود و نه "مسعود فارانی"! برای قناعت خاطر این آقایان، اگر با خود قرار گذاشته باشند، که در برابر حرف صحیح سر فرود می آورند، عرض می کنم که میان "مسعود فارانی" و "فاروق فارانی" هرچند با هم شباهت هائی دارند، حداقل سه تفاوت وجود: یکی این که "مسعود فارانی" مردی لاغر و بلند اندامی است با بینی نسبتاً باریک و پوست صاف در صورت

(قصه سال 1983) و "فاروق فارانی" که من او را برای اولین بار در حدود ده سال قبل دیدم، مردی بود بلند، تنومند و چهارشانه با بینی نسبتاً پهن و کوتاه و جلد کمی ناهموار. گذشته از این "مسعود فارانی" در آن وقت پسر معیوبی داشت، که در حدود هفت تا ده یا یازده ساله بود.

نمی دانم، اگر آقای "فاروق فارانی" هم کدام پسری معیوب داشته باشند، - تا جایی که ما می دانیم آقای "فاروق فارانی" بعد از رهایی از زندان ازدواج نمودند که حاصل ازدواج دخترهایشان به نامهای "مستوره یسنا فارانی" و "یمرا فارانی" می باشد - ویراستاران پورتال- حتماً اشتباه از من بوده است؛ در غیر آن، هم احتمالاتی را که خود "مسعود فارانی" پیش می کشند و هم نظری را که آقای "قیس کبیر" در لباس یک وکیل مدافع "مسعود فارانی" در این مورد، مبنی بر این که من در آن وقت آقای "فاروق فارانی" را دیده ام و نه "مسعود فارانی" را، ارائه کرده اند، نادرست است.

مطلب بسیار مهم این است که تلاش آقای "قیس کبیر" و "مسعود فارانی" برای لغزاندن موضوع به میدان آقای "فاروق فارانی"، خود دلیل این واقعیت است که، آنچه من در مورد "مسعود فارانی" گفته ام درست است؛ با توجه به افکار سیاسی و ایدئولوژیک آقای "فاروق فارانی"!

با پیش کشیدن نام آقای "فاروق فارانی"، اگر نیک دیده شود، "مسعود فارانی" و آقای "قیس کبیر" به گونه ای که خود متوجه نشده اند، پذیرفته اند که چنان صحبت هائی در آن روز در میان بوده است. تنها اختلاف شان با من بر سر حضور "مسعود فارانی" در آن جا بوده است، که من در وجود شان در آنجا و در آن روز هیچ تردیدی ندارم. نمی خواهم کسانی را که در آن زمان در لاگر با "مسعود فارانی" یکجا بودند برای توضیح بیشتر در این مورد تکلیف بدهم؛ ولی اگر لازم باشد، از ایشان خواهم خواست تا نظر شان را در مورد بود و نبود "مسعود فارانی" و خانم و پسر معیوب شان در لاگر شوالبخ در ماه می سال 1983 ابراز کنند.

در آن صورت معلوم خواهد شد، که کدام یک از ما حرف نادرست زده ایم. اما یک چیز نباید فراموش شود، که اثبات موجودیت "مسعود فارانی" در آن زمان در لاگر، و این که "مسعود فارانی" امروز آن را انکار می کند، دال بر این معنی خواهد بود، که واقعاً: "کاسه ای زیر نیم کاسه است."

از همه بالاتر این که، من این موضوع را چند بار به خود "مسعود فارانی" و یکی از دوستان نزدیک و صمیمی اش، که بی گمان این نوشته را می خوانند، قبلاً نیز یاد نموده بودم. اگر موضوع چنان نبود، که برای "مسعود فارانی" یاد نموده بودم، چرا "مسعود فارانی" این موضوع را قبلاً نفی نکرده است؟

قبل از این که به بخش دوم این مقاله بپردازم، با استفاده از فرصت در این جا توجه آقای "محمد انور" و داکتر صاحب "جلال" را به ویدئوی جلب می کنم، که آقای "سیرت"، یکی از ملا های نکتائی دار، نظرش را در باره ازدواج با دختر چهار ساله ابراز می کند.

به این نگاه نکنید، که این ویدئو از کیست. من برنامه های "شفیع عیار" را هیچ وقت تماشا نمی کنم. این سخن را که "سیرت" چنین حرفی را زده است، از تعداد افغان های قابل اعتماد شنیده بودم. بعد از پرسش داکتر صاحب "جلال" از آقای "مومند"، به این فکر شدم، که منبع آن را پیدا کنم. یوتیوپ آدرس "شفیع عیار" را داد. وقتی آن را کلیک کردم، ویدئوی "سیرت" آمد. سخن "شفیع عیار" مهم نیست، به سخن آقای "سیرت" این بزرگ ترین عالم دینی کشور ما گوش کنید، که چه می گوید! به آدرس آتی کلیک کنید:

- [Shafie Ayar Highlight Clip Serious- Satar Sirat Condoning Child Marriage](#)

ضمناً یکی دیگر از همین ملا های نکتائی دار در یک برنامه دیگر، که "سیرت" هم حضور دارد، می فرماید:
حدیثی وجود دارد، که بر طبق آن "ختنه" کردن دختران نیز مجاز است...

2017/04/30

ادامه دارد